

## کالد شکافی این انقلاب!

نادره افشاری

بیست و پنجمین سالگرد به قدرت رسیدن حاکمان جمهوری اسلامی در ایران را این روزها در درون و برون کشور کسانی به واقع جشن می‌گیرند که بهره‌های بسیاری از این حکومت و اسپرگرا و ضد انسان و ضد شهروند برده‌اند؛ چه در حیطه‌ی ثروت و قدرت و چه در حیطه‌ی سوء استفاده از زنانی که از همان اوان برپایی این حکومت، حقوقشان تماماً بر باد رفته ارزیابی شده است. با این همه برای نشان دادن چگونگی نضج گرفتن این جمهوری؛ با دروغ پردازی و فریبکاری و شایعه پراکنی و بزرگنمایی [!] به نقل چند فاکتور مشخص از فرآورده‌های ثمربخش این جمهوری و متولیان آن می‌پردازم.

یکی از فاکتورهای مشخصی که پایه‌های این جمهوری اسلامی بر روی آن سوار شده است، دروغ‌های نجومی‌ای است که دست اندرکاران ویران ساختن ایران در رابطه با تعداد زندانیان سیاسی، اعدامیان و شکنجه‌شده‌گان دو دوره‌ی پادشاهی پهلوی اول و پهلوی دوم ساخته و پرداخته‌اند. مصطفی فاتح که در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در مقام رئیس شرکت نفت، دوست و عامل شماره‌ی یک انگلیس‌ها در ایران بود و حزب توده‌ی کمونیستی یونیون جک و ساخت انگلستان را در ایران تولید کرد [!] تعداد قربانیان سیاسی دوران محمد رضا شاه را هژده هزار نفر برآورد کرده است. خود خمینی تعداد کشته شدگان برای برپایی حکومت اسلامی را شصت هزار نفر ارزیابی کرده است. بر اساس گزارش عمادالدین باقی که در تاریخ سی‌ام جولای سال دو هزار و سه میلادی در سایت ایران امروز از روی سایت امروز وابسته به جناح اصلاح طلب حکومتی باز چاپ شده، آمده است:

علاوه بر اظهارات رهبری انقلاب [مبنی بر شصت هزار نفر قربانیان حکومت پیشین ایران] در بسیاری از اسناد رسمی کشور نیز مشابه همان رقم بیان شده است، برای مثال در نامه‌ی مصوب کمیسیون ویژه‌ی اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی در باره‌ی گروگان‌های امریکایی آمده است:

ملت ایران با انقلاب کبیر اسلامی خود به رهبری امام عظیم امت توانست نظام طاغوتی کهنسال شاهنشاهی را به قیمت قربانی کردن حدود هفتاد هزار شهید و بیش از یکصد هزار معلول و مجروح و خسارات مالی بسیار ریشه کن کند. باقی می‌افزاید اسدالله بیات یکی دیگر از نمایندگان مجلس اول شورای اسلامی نیز در سخنان دیگری گفته است: ما ملتی هستیم که هفتاد هزار شهید داده‌ایم و صد هزار معلول داریم از امریکا!

با این همه باقی در همین گزارش نوشته است:

معمولاً در دوره‌ی جنبش آمار و ارقام اغراق آمیزی در باره‌ی کشته‌شدگان اعلام می‌شود. در دوره‌ی جنبش، شایعه و نیز بزرگنمایی در آمار خشونت، قتل و سرکوب، بخشی از مبارزه در برابر دستگاهی است که مجهز به انواع وسایل و ابزار جنگ روانی و سرکوب می‌باشد، ولی پس از پیروزی جنبش انقلابی، مشکل دستیابی به اطلاعات کامل و دقیق در باره‌ی قربانیان همچنان وجود دارد و موجب ارایه‌ی آمار نادرست می‌شود.

با این همه حاج آقا عمادالدین باقی با شجاعتی بی‌مانند [!] برای این که به نوشته‌ی خودش می‌داند که بالاخره این راز از پرده برون خواهد افتاد، در این راستا آمار جالبی ارایه می‌کند که تماماً گفته‌های پادشاه فقید ایران و پژوهشگران متهم به سلطنت طلبی را تأیید می‌کند.

باقی تعداد کل کشته شدگان نظام پیشین را در فاصله‌ی بلوای خرداد چهل و دو تا سرفصل افتتاح تاریخی سال پنجاه هفت را دست بالا سیصد و چهل و یک تن، بر اساس آمار بنیاد شهید که مدتی در آن کار کرده، برآورد می‌کند؛ با این پرناتز که خود او معتقد است: چون این آمار با اظهارات امام امت در تناقض می‌افتاد، تا همین امسال [سال گذشته] نمی‌توانست انتشار بیرونی پیدا کند.

اما آمار این متولی حکومت اسلامی در رابطه با تعداد قربانیان نظام پیشین ایران!

با این که خمینی بارها اعلام کرده بود که در پانزده خرداد چهل و دو، پانزده هزار نفر کشته شده‌اند، باقی نوشته است که کل تعداد کشته شدگان این بلوا، سی و دو تن بوده است که در نوزده نقطه‌ی مختلف تهران کشته شده‌اند.

دومین جوی خون هم در جمع‌های سیاه، در هفدهم شهریور ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت راه افتاده است که باقی تعداد کل کشته شدگان این واقعه را فقط شصت و چهار تن با توجه به کل آمار بنیاد شهید اعلام می‌کند و حتی می‌افزاید: این ارقام مربوط به کسانی است که در بنیاد شهید پرونده دارند و با توجه به گستره‌ی جغرافیایی این بنیاد و نیز با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب ممکن است [فقط] نام قربانیان بسیار معدودی ضبط نشده باشد، ولی این ارقام بیانگر تعداد کل شهداست. جالب این که باقی همان شایعه‌ها و دروغ‌پردازی‌های همراهان متولیان حکومت اسلامی را چنین گزارش می‌کند:

شایعات وسیع در همان روزها حاکی از رقم بیش از سه هزار شهید بود و حتی برخی رقم بیش از چهار هزار و یا ده

هزار شهید را هم ذکر کرده و گفته‌اند: فقط یکصد کودک کمتر از دو سال کشته شده‌اند!

باقی ضمن این که کل تعداد کشته شدگان هفده شهریور پنجاه و هفت در میدان ژاله‌ی تهران (میدان شهدا) را تنها شصت

و چهار تن اعلام می‌کند، این را هم می‌افزاید که در این روز جمعا در پانزده نقطه‌ی دیگر تهران [بجز میدان ژاله] بیست و

چهار تن دیگر هم کشته شده‌اند. جالب این که به گفته‌ی باقی: بر اساس آمار دولت وقت ایران در این روز تنها هشتاد و شش تن کشته و دویست و پنج تن زخمی شده‌اند، اما با این که آمار بنیاد شهید با آمار دولت وقت ایران مطابقت دارد، ولی هیچکس آمار کشته شدگان را از زبان حکومت [پیشین ایران] باور نکرد.

خود محمد رضا شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چاپ پاریس، متن فارسی، در صفحه‌ی دویست و پنجاه و نه در این رابطه نوشته است:

درست در همان هنگامیکه مطبوعات غربی شماری زندانیان سیاسی ایران را چند هزار نفر اعلام می‌کردند، شماری این زندانیان مشخصاً از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد. به موازات شایعه پراکنی‌های حاکی از این که تعداد زندانیان سیاسی در ایران در سال‌های گذشته، بیست و پنج هزار نفر تا صد هزار بوده است، گزارش محرمانه‌ای که توسط مخالفان رژیم تهیه شده و علیه ساواک مورد استناد قرار گرفت، تصریح داشت که طی نه سال یعنی از سال هزار و نهصد و شصت و هشت تا سال هزار و نهصد و هفتاد و هفت میلادی تعداد کلیه‌ی کسانی که به دلایل سیاسی توسط اسن سازمان بازداشت شده بودند، دقیقاً سه هزار و یک صد و شصت و چهار نفر بوده است و باید صراحتاً بگویم که با زندانیانی که واقعا سیاسی بودند و نه تروریست و خرابکار، هرگز بدرفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک فرد سیاسی را ذکر کند که به دست ساواک نابود شده باشد.

در کتاب جنایت و مکافات، نوشته‌ی شجاع‌الدین شفاء، چاپ پاریس، خرداد ماه هزار و سیصد و شصت و پنج خورشیدی، به نقل از کتاب آناتومی یک انقلاب نوشته‌ی هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، سال هزار و نهصد و هشتاد و سه میلادی آمده است:

پس از روی کار آمدن خمینی یک کمیسیون رسمی به ریاست احمد بنی‌احمد نماینده‌ی مجلس [شورای ملی در آخرین ماه‌های حکومت محمد رضا شاه] که در آن زمان از طرفداران پر و پا قرص خمینی بود، به منظور بررسی اختناق سیاسی پانزده ساله‌ی گذشته در ایران [از بلوای خرداد چهل و دو تا بهمن پنجاه و هفت] و تهیه‌ی فهرست جامعی از قربانیان آن [حکومت] تشکیل شد. در بیست و نهم اسفند ماه هزار و سیصد و پنجاه و هشت [حدوداً سیزده ماه پس از انقلاب] بر مبنای این بررسی‌ها گزارشی رسمی در روزنامه‌ی اطلاعات [حکومت اسلامی] تحت عنوان تاریخ و محل دفن قربانیان رژیم شاه به چاپ رسید که شامل اسامی دویست و سی و چهار نفر با ذکر تاریخ و محل دفن هر یک از آنها بود. در این گزارش تصریح شده بود که برخی از این اشخاص در نبردهای خیابانی با نیروهای امنیتی [حکومت پیشین ایران] کشته شده‌اند و برخی نیز در اجرای احکام دادگاه‌ها اعدام شده‌اند، ولی بعضی دیگر نیز بودند که بکلی ناشناس بودند و هیچ دلیلی وجود نداشت که اینان به صورت قربانی سیاسی از بین رفته باشند. حتی یکی از آنها نام خانوادگی نداشت و فقط نام کوچک او ذکر شده بود.

پژوهشگر ارزنده شجاع‌الدین شفاء در صفحه‌ی دویست و شصت و یک کتاب جنایت و مکافاتش نوشته است:

بررسی جداگانه‌ای که اندکی بعد به سرپرستی یک استاد دانشگاه امریکایی به نام پرواند آبراهامیان (که یک دست چپی شدیداً مخالف شاه بود) صورت گرفت و ظاهراً اسناد مورد مراجعه‌ی او توسط مقامات جمهوری اسلامی و نهضت‌های دست چپی ایران در اختیارش گذاشته شده بود، به ارقامی در همین حدود منجر شد. به موجب این بررسی قربانیان کلیه‌ی نهضت‌های مبارزه‌ی مسلحانه علیه نیروهای امنیتی شاه و در مدت پانزده سال جمعا سیصد و چهل و یک نفر بود که از این عده یک صد و هفتاد و هفت نفر طی زد و خوردهای مسلحانه با قوای دولتی کشته شده بودند و یک صد و شصت و چهار تن اعدام شده یا خودکشی کرده و یا در زندان مرده بودند. این استاد دانشگاه همین آمار را در کتاب ایران بین دو انقلاب نیز تأیید کرد.

آرواند آبراهامیان در تالیف تازه‌اش به نام اسلام رادیکال در بخش مجاهدین خلق، کل مجاهدین [کمونیست شده و یا مسلمان مانده‌ی] کشته شده در رژیم پیشین ایران را فقط صد و سی تن برآورد کرده است. لازم به یادآوری است که آبراهامیان با این که در پوزیسیون یک پژوهشگر کار می‌کند، ولی چون همچنان با حکومت پیشین ایران سر ستیز دارد، کشته‌شدگان عملیات تروریستی علیه سردمداران آن حکومت و شهروندان خارجی در ایران آن زمان را شهید ارزبایی می‌کند!

بر اساس این آمار آبراهامیان در فاصله‌ی سال‌های پنجاه تا پنجاه و هفت خورشیدی تنها یک صد و سی تن مجاهد [از هر دو فرقه] جان خود را از دست داده‌اند که از این تعداد، چهل و دو تن از مجاهدین مسلمان بوده‌اند و در فاصله‌ی سال‌های پنجاه و چهار تا پنجاه و هفت جانشان را از دست داده‌اند و چهل و هفت تن نیز از مجاهدین مارکسیست شده هستند (ص صد و سه ترجمه‌ی کتاب)

آبراهامیان می‌افزاید: که بقیه‌ی این تعداد یعنی چهل و یک تن بقیه همگی در سال‌های پنجاه تا پنجاه و چهار یعنی تا زمان انشعاب در این سازمان از بین رفته‌اند. خود سازمان مجاهدین خلق نیز بر این آمار صحت گذاشته است.

برگردیم به آمار ارایه شده‌ی عمادالدین باقی:

در فاصله‌ی بهمن چهل و نه و سرفصل عملیات تروریستی هسته‌ی اولیه‌ی سازمان فدائیان خلق در روستای سیاهکل در شمال ایران تا مهرماه هزار و سیصد و پنجاه و شش که عملیات تروریستی سازمان‌هایی از طیف مجاهدین و فدائیان خلق فروکش کرد [و به گفته‌ی پادشاه فقید ایران توطئه‌ی تازه‌ای از سوی محافل نفتی و دولت‌های متبوعشان، در همراهی با باصطلاح روشنفکران ایران آغاز شد] جمعا سیصد و چهل و یک تن کشته شده‌اند که یک صد و هفتاد و هفت تن از ایشان در درگیری با ماموران امنیتی کشته شده‌اند، نود و یک تن، برخی بدون محاکمه و برخی پس از محاکمه‌ی پنهانی در دادگاه‌های نظامی اعدام شده‌اند. [جالب این که آقای باقی آن همه دادگاه‌های علنی این دوران را بکلی فراموش کرده است] چهل و دو تن در

زیر شکجه جان باخته‌اند و پانزده تن هم دستگیر شده، اما هرگز دیده نشده‌اند و هفت تن نیز در زندان خودکشی کرده‌اند و نه تن نیز هنگام فرار از زندان کشته شده‌اند.

باقی به این آمار، کشته شدن يك تن دیگر را نیز در تاریخ شانزده خرداد چهل و دو در منطقه‌ی پامنار می‌افزاید. و اضافه می‌کند که در یازده آبان‌ماه همین سال فردی به نام محمد اسماعیل رضایی نیز در زندان کشته شده است و محمد رضا طیب نیز در پادگان حشمتیه تیرباران شد و غلامرضا تختی نیز در شانزده فروردین هزار و سیصد و چهل و شش به قتل رسید [در صورتی که شادوران تختی خودکشی کرده است] با این همه اگر سکتة‌ی قلبی علی شریعتی در غرب را نیز به حساب ساواک بنویسیم و مرگ سید مصطفی خمینی را نیز که از پرخوری مرد، شاهکار ساواک قلمداد کنیم، باز هم این رقم به سختی به سیصد و چهل و پنج تن بالغ می‌شود. و البته می‌توان با مقایسه‌ی این آمار که از چند سوی نامتجانس تأیید شده، دریافت که چگونه جریان‌هایی به قول باقی با بزرگنمایی، اغراق و شایعه‌پراکنی به حکومت دست می‌یابند!

و حتماً هم می‌توان بر اساس گفته‌ی سید روح‌الله خمینی قتل پدر خود او احمد خمینی را که در دعوای ارضی‌ای در خمین در سال‌هایی که رضا شاه سرباز گمنامی بیش نبود، نیز جزو جنایات پهلوی اول ارزیابی کرد. با این همه این روزها که بر اساس آگاهی ملت ایران، ابرهای تیره‌ی دروغ و فریب و شایعه و بزرگنمایی به کنار می‌رود و پایه‌های واقعی این جمهوری دروغ مشخص‌تر می‌شود، بد نیست شهروندان ایرانی و ایران‌دوستان عزیز از هر دو پادشاه فقید ایران اعاده‌ی حیثیت کنند! بیست و یکم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و دو